

بررسی واژه‌های «یذبحون»، «صفوان»، «نکسوا»، «یخادعون»، «سفهاء»، «یصطرخون» و «حطه» بر اساس تجزیه آحاد واژگان

محمد شریفی*

استادیار علوم قرآن و حدیث، دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران

هوشنگ بیگی یارولی**

کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث، دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۰/۱۹؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۳/۱۶)

چکیده

ترجمه، بازسازی یک کلام در زبان دیگر است، به طوری که تمام معانی و مقاصد صاحب کلام در زبان مقصد بازگو شود. از این رو، متن ترجمه، آیینۀ تمام‌نمای متن اصلی است. مهم‌ترین مسئله در ترجمه، رعایت اصلی است که مترجم برای جایگزینی معادل واژه‌ها باید در دستور کار خود قرار دهد، به طوری که متن ترجمه، برابر و همسان متن مبدأ باشد. توجه به مؤلفه‌های مختلف معنایی واژه، امری کاملاً ضروری است. هرچند در پاره‌ای از موارد شاید نتوان عملاً به این مقصود دست یافت، اما باید برای یافتن نزدیک‌ترین و دقیق‌ترین معادل، نهایت تلاش خود را به کار بست. هدف از این مقاله، پاسخ به این پرسش است که آیا مترجمان کلام وحی، هنگام ترجمه به اجزا و عناصر تشکیل‌دهنده و مؤلفه‌های معنای واژه‌های قرآن در فرایند ترجمه، توجه و دقت داشته‌اند و در ترجمه‌های خود، آن را منعکس کرده‌اند یا نه؟ از این رو، در این مقاله، نگارندگان ترجمه برخی از مترجمان را بر اساس کتب لغت و تفسیر نقد و بررسی می‌کنند. بررسی ترجمه‌های ارائه‌شده بر اساس هفت واژه قرآن کریم از برخی آیات کلام وحی، نشان‌دهنده نبود توجه کافی مترجمان به اصل واژه‌یابی دقیق و نیز لحاظ نکردن مؤلفه‌های معنایی زبان مبدأ است. همچنین، عموم مترجمان از لایه‌ها و طبقات معنایی که در الفاظ کلام وحی نهفته است، غفلت ورزیده‌اند.

واژگان کلیدی: قرآن کریم، ترجمه، تجزیه به آحاد، مترجمان.

* E-mail: m.sharifi@umz.ac.ir (نویسنده مسئول)

** E-mail: hbas6284@gmail.com

مقدمه

قرآن کریم، کتاب جاودان الهی، ویژگی‌های منحصر به فرد و اسرار و زیبایی‌های ممتازی دارد که جوینده حقیقت را به سوی خود می‌کشاند، به طوری که هر یک از عناصر کلمه بیانگر یک هدف است. نحوه انتخاب کلمه‌ها و نوع کنار هم قرار گرفتن آن‌ها در کنار هم آهنگی خاص دارد که با هر تغییری به نوعی آن را از حالت اعجاز خارج می‌کند.

ترجمه قرآن همراه با سایر متون به دست کشیشان، نه به قصد فهم معارف اسلامی، بلکه به مثابه حربه‌ای برای مقابله با آن آغاز شد و اصحاب کلیسا خصومت خود را با بد جلوه دادن مفاهیم عالی قرآن نشان دادند (ر.ک؛ امانی، ۱۳۹۰: ۳). در زمان حاضر نیز با توجه به شرایط موجود جهان، ضرورت ترجمه قرآن به زبان‌های مختلف آن هم به صحیح‌ترین، دقیق‌ترین و کامل‌ترین وجه ممکن بیش از پیش احساس می‌شود تا بتوان مفاهیم والا و هدایت‌گر آن را تا حد امکان شناخت و به تشنگان حقیقت معرفی کرد. ترجمه می‌تواند به عنوان یکی از قدم‌هایی باشد که انسان را به این اعجاز شگفت‌انگیز نزدیک کند. بنابراین، مترجم کلام وحی باید هنگام انجام فرایند ترجمه، از تمام دانسته‌ها برای ارائه یک ترجمه دقیق و شفاف استفاده کند تا بتواند به انتقال مفهوم این کلام وحی بپردازد.

می‌توان گفت برجسته‌ترین اقدامی که مترجم کلام وحی پیش روی خود دارد، پیدا کردن معادل و یا نزدیک‌ترین معادل در زبان مقصد در مقابل واژه‌های قرآن است. هدف از این مقاله، پاسخ به پرسش زیر است:

- آیا مترجمان کلام وحی هنگام ترجمه به اجزا و عناصر تشکیل‌دهنده و مؤلفه‌های معنایی واژه‌های قرآن در فرایند ترجمه، توجه و دقت کافی و لازم داشته‌اند و در ترجمه‌های خود آن را منعکس کرده‌اند یا نه؟

طبیعتاً معادل در زبان مقصد مؤلفه‌هایی دارد که مترجم، به‌ویژه مترجم قرآن کریم باید بکوشد مؤلفه‌هایی را که ابعاد معنایی زبان مبدأ دارد، انتخاب کند و به خوانندگان زبان مقصد منتقل نماید.

با بررسی تعدادی از آیات قرآن در این نوشتار، چنین به نظر می‌رسد که مترجمان کلام وحی، علی‌رغم تلاش ستودنی آن‌ها، آن‌گونه که باید و شاید، مؤلفه‌های معنایی کلمات را رعایت نکرده‌اند که این باعث نقصان ترجمه کلام وحی و در نتیجه، نرساندن حقیقت پیام الهی است.

۱. پیشینه پژوهش

مقاله «تعادل واژگانی و اهمیت آن در فهم دقیق متن» به قلم مسبوق، قائمی و مظفری، پنج ترجمه خطبه‌های نهج البلاغه را در برخی واژگان بررسی کرده‌است. همچنین، ناظمیان و حاج مؤمن در مقاله «ساخت و بافت در ترجمه متون دینی؛ مقایسه دو ترجمه از نهج البلاغه: دشتی و شهیدی»، شیوه معادل‌یابی برخی واژگان را مقایسه کرده‌اند. این دو پژوهش درباره نهج البلاغه انجام شده‌است. اما مقاله «نقد ترجمه‌های الهی قمشه‌ای، فولادوند و خرّمشاهی از قرآن بر اساس تجزیه بر آحاد واژگان (بررسی موردی واژه‌های ریب، ذبح و خشیه در سوره بقره)» که به قلم رضا امانی نوشته شده، سه واژه از سوره بقره را بررسی کرده‌است. اما در پژوهش پیش رو، هفت واژه از قرآن کریم با مقایسه تطبیقی ترجمه‌های بیشتری از قرآن کریم انجام شده‌است.

۲. تجزیه به آحاد

منظور از «تجزیه به آحاد واژگان»، دستیابی به عناصر و مؤلفه‌های معنایی است که یک واژه، متضمن آن است. مترجم هر متنی، به‌ویژه متن حساس و مهمی چون قرآن کریم وظیفه دارد تمام معانی، مقاصد و دلالت‌های موجود در متن را به زبان مقصد بازگرداند، در حالی که بررسی ترجمه‌های موجود از قرآن، نشانگر این امر است که برخی از مترجمان، تقریباً در بیشتر موارد تنها به معنای اولیه و اساسی اشاره نموده‌اند و از عناصر و مؤلفه‌های معنایی نهفته در هر واژه صرف نظر کرده‌اند که در نتیجه، معادل مذکور، کلی و ناقص است. بنابراین، در این نوشتار، آحاد معنایی بر اساس فرهنگ‌های لغت به همراه تفاسیر و رعایت نکات ادبی (صرفی،

نحوی، بلاغی و...) بررسی شده است تا مشخص شود مترجمان محترم تا چه اندازه از همه مؤلفه‌های نهفته در معنای کلمات در معادل‌گزینی آیه‌های انتخاب‌شده استفاده کرده‌اند.

تجزیه به آحاد ابتدا در زبان‌شناسی مردم‌شناختی به عنوان وسیله‌ای برای مطالعه روابط بین اصطلاحات قوم و خویشی ابداع شد. اما پس از آن به عنوان وسیله مفیدی برای مطالعات معنایی به کار گرفته شد. این روش، عناصر لغوی را به آحاد سازنده تجزیه می‌کند و اصولاً ساختمان معنایی زبان را مرکب از آحاد معنایی متضاد می‌داند که هر واحد لغوی یا هر واژه، ترکیب معینی از این آحاد معنایی به شمار می‌رود؛ برای مثال:

* بچه = + {جاندار} + {انسان} - {بالغ}.

* پسر بچه = + {جاندار} + {انسان} - {بالغ} + {مذکر}.

* دختر بچه = + {جاندار} + {انسان} - {بالغ} - {مذکر}.

چنان‌که چند مثال فوق نشان می‌دهد، با استفاده از روش تجزیه به آحاد می‌توان روابط بین واژه‌ها را (به‌ویژه واژه‌هایی که از نظر معنایی با هم نزدیک باشند و از نظر کاربرد، وابسته به یک حوزه یا قلمرو معنایی باشند)، توصیف و تفاوت یا تشابه معنایی آن‌ها را بر حسب آحاد معنایی متمایز یا متشابه موجود در آن‌ها تعیین کرد (ر.ک؛ لطفی‌پور ساعدی، ۱۳۸۷: ۳۳). از این رو، تجزیه به آحاد، به عنوان روشی در معناشناسی است که سعی می‌کند با تجزیه واحدهای لغوی به عناصر کوچک‌تر معنای تشکیل‌دهنده آن‌ها، روابط معنایی واژه‌ها را مشخص سازد و از این راه، ساختار معنایی یک زبان را بررسی می‌نماید. در این زمینه، وظیفه مترجم آن است که سعی کند واژه‌ای را که در زبان مقصد به عنوان معادل برای یک عنصر واژگانی زبان مبدأ پیشنهاد می‌کند، در برگیرنده کلیه آحاد معنایی عنصر واژگانی زبان مبدأ باشد.

۳. جایگاه و اهمیت تجزیه به آحاد واژگان در ترجمه قرآن

بیشترین مشکلات مربوط به ترجمه در مقوله واژگان است، نه دستور زبان؛ یعنی مشکلاتی که در لغات، هماینها، عبارات ثابت و اصطلاحات وجود دارد. مشکل ترجمه واژگان شامل نوواژه‌ها است که به بررسی جداگانه هر یک پرداخته می‌شود.

عموماً مشکلات ترجمه کلمات به دو گونه است: الف) کلماتی که آن‌ها را درک نمی‌کنیم. ب) کلماتی که در برگردان آن‌ها مشکل داریم. یکی از نویسندگان در این زمینه می‌گوید:

«اگر نمی‌توانید معنی واژه را بفهمید، احتمالاً یا بدان سبب است که همه معانی آن را نمی‌دانید یا به سبب آن است که در ترکیبی غیر از همانندهای رایج خود به کار رفته است و معنی متأثر از آن است. نکته کلی دیگری که در ترجمه وجود دارد، این است که اصولاً چون لغات معادل زبان مبدأ و مقصد معمولاً به طور دقیق، دامنه معنایی یکسانی ندارند، بیشتر اوقات ترجمه متن افزا یا متن گاه انجام می‌شود. در واقع، چون بیشتر مواقع به دنبال پیام هستیم تا غنای توصیف، و چون به جز واژه‌های فنی، معنی تمام واژه‌ها محدود به متن است، انطباق ترجمه معمولاً محدود می‌شود» (نیومارک، ۱۳۷۲: ۳۹).

تحلیل محتوا در ترجمه، مانند تحلیل محتوا در زبان‌شناسی نیست. تحلیل محتوا در زبان‌شناسی به معنی تحلیل و تفکیک معنای مختلف یک واژه به اجزای معنایی است. اما در ترجمه، اساسی‌ترین رویه، مقایسه یک واژه از زبان مبدأ با واژه‌ای از زبان مقصد که معنایی مشابه، اما نه کاملاً مطابق دارد، زمانی است که این تحلیل ابتدا با نشان دادن اجزای معنایی مشترک و آنگاه اجزای معنایی مختلف آن واژه صورت گیرد. معمولاً واژه‌های زبان مبدأ معنای مشخص تری از واژه‌های زبان مقصد دارند و مترجم باید یک یا دو جزء معنایی را به واژه معادل آن در زبان مقصد اضافه کند تا قرابت معنایی بیشتری ایجاد کند.

۴. تجزیه به آحاد واژگان و نقد ترجمه‌ها

۴-۱. واژه «یذبخون»

راغب اصفهانی ذیل واژه «یذبخون» در آیه مبارکه ﴿وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِّنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ﴾ (البقره/۴۹)، می‌گوید اصل «ذبح»، «بریدن گلو و حلق حیوانات» است و عبارت مذکور، یعنی عده زیادی از شما را پی در پی می‌کشتند و قول «یذبخون أبناءکم» ضمن آنکه صیغه مجرد این فعل، خود متعدی است و به باب تفضیل رفتن آن دلالت بر «تکثیر» و «مبالغه» می‌کند (ر.ک؛ راغب، ۱۴۱۲ق: ۳۲۶). در *لسان‌العرب* آمده است که «الذَّبْحُ» به معنای «قطع و بریدن حلقوم و گردن از مفصل و محل اتصال سر و گردن» است و «ذبح» در اینجا به معنای «هلاک کردن» است که یکی از سریع‌ترین اسباب آن، سر بریدن است (ر.ک؛ ابن منظور، ۱۳۶۷: ۴۳۶). مصطفوی در کتاب *التحقیق* می‌گوید: «تذبیح بر وزن تفعیل است و در آن، برای اتفاق افتادن و رابطه انتساب آن به مفعول ملاحظه می‌شود. پس با گفتن ﴿يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ﴾، در اصل، فرزندان ذبح شده مورد نظر است» (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۳: ۳۰۱). در تفسیر مجمع‌البیان آمده است: ﴿يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ﴾ معنایش کشتن فرزندان و زنده گذاشتن زنان و فرزندان دختر به سبب ازدواج با آنهاست که این را بدتر از کشتن دانسته‌اند (ر.ک؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱: ۲۲۷).

بنابراین، آحاد معنایی فعل «یذبخون» عبارت است از:

* یذبخون = {کشتن} + {سر بریدن} + {به کثرت}.

ترجمه مفسران، ذیل آیه مربوط به شرح ذیل است:

○ آیتی: «پسرانتان را می‌کشتند و زنانتان را زنده می‌گذاشتند».

○ الهی قمشه‌ای: «(به حدی که) پسران شما را کشته و زنانتان را زنده نگه می‌داشتند».

○ ارفع: «پسران شما را می‌کشتند و زنانتان را زنده نگه می‌داشتند».

○ گرمارودی: «پسرانتان را سر می‌بریدند و زنانتان را زنده می‌گذاشتند».

- مشکینی: «پسران شما را دسته‌جمعی سر می‌بریدند و زن‌های شما را زنده می‌گذاشتند».
- فولادوند: «پسران شما را سر می‌بریدند و زن‌هایتان را زنده می‌گذاشتند».

□ نقد و بررسی

هرچند سر بریدن به «کشتن» منجر می‌شود، اما این دو فعل تفاوت بسیاری دارند. «کشتن» همان فعل «قتل» است، اما «ذبح»، نحوه و کیفیت کشتن را نیز نشان می‌دهد. پس برای سر بریدن می‌توان پشت سر هم و بی‌درنگ را معادل «یُدْبِحُونَ» در نظر گرفت. پس مترجمانی مانند آیتی، الهی قمشه‌ای و ارفع که این فعل را به «کشتن» ترجمه کرده‌اند، ترجمه آن‌ها کامل نیست؛ زیرا تمام مؤلفه‌های موجود در ساختار کلمه را در زبان مقصد ارائه نداده‌اند. همچنین، مترجمانی مانند گرمارودی و فولادوند که «سر بریدن» را معادل این فعل قرار داده‌اند، از مولفه «کثرت» غافل شده‌اند. در این میان، شاید اگر بتوان اشاره مشکینی را به دسته‌جمعی، به پیایی یا اشاره به کثرت در نظر گرفت، ترجمه‌اش کامل‌تر و بهتر خواهد بود، هرچند این امر فقط یک احتمال از جانب ماست که تا دلیل مترجم را در مورد بیان (دسته‌جمعی) ندانست، نمی‌شود نظر قاطع را بیان کرد.

۴-۲. واژه «صفوان»

در معجم مقاییس اللغه، ذیل واژه «صفوان» در آیه مبارکه ﴿...فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا...﴾ (البقره / ۲۶۴) آمده است: «صاد" و "فاء" و "حرف معتل و او"، ریشه و اصل کلمه صفوان هستند که بر خلوص و پاکی از هر نوع ناخالصی است» (ابن فارس، ۱۴۲۲ق: ۲۹۲). راغب می‌نویسد: «واژه "صفوان" از ماده صفاء است و اصل آن به معنای خالص شدن چیزی از هر نوع ناخالصی است. صفوان نیز یعنی سنگ عاری از هر گونه ناخالصی و اصل صفو، خلوص شیء از آمیختگی است و از آن روست که به سنگ صاف و خالص گویند» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۴۸۷). در کتاب العین آمده است: «الصَّفَاءُ به معنی سنگ صلبِ املس است. پس در توصیف صخره گفته می‌شود: صفاة و صفواء» (فراهیدی، ۱۹۸۰م، ج ۸: ۱۹۸). در تفسیر مجمع‌البیان آمده است: «صفوان که برای یک

مصدق، "صفوانه" گفته می‌شود؛ مانند: سعدان و سعدانه، مرجان و مرجانه. معنای آن، سنگ صاف و سخت می‌شود» (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۳: ۱۴۴).

بنابراین، آحاد معنایی «صفوان» عبارت است از:

* صفوان: {سنگ} + {صاف} + {شفاف}

ترجمه مفسران، ذیل آیه مربوط به شرح ذیل است:

○ **مکارم شیرازی:** «(کار او) همچون قطعه سنگی است که بر آن، {قشر نازکی از} خاک باشد و (بذرهایی در آن افشانده شود) و رگبار باران به آن برسد، (و همه خاک‌ها و بذرها را بشوید) و آن را صاف (و خالی از خاک و بذر) رها کند».

○ **آیتی:** «مَثَل او مثل سنگ صافی است که روی آن خاک نشسته باشد. به ناگاه بارانی تند فرویارد و آن سنگ را همچنان کِشت‌ناپذیر باقی گذارد».

○ **ارفع:** «داستان او همانند داستان سنگی است که خاک روی آن بوده، رگباری به آن رسیده، و خاک را شسته».

○ **صفارزاده:** «مَثَل این گونه انفاق، مَثَل قطعه سنگی است که بر آن، قشر نازکی از گرد و خاک باشد و چون باران شدیدی بر آن بیارد، خاک را بشوید و سنگ سخت را بر جای گذارد».

○ **سراج:** «پس حال او (= منافع ریاکار)، همچون سنگ همواری است که بر روی خاکی نشسته».

○ **فولادوند:** «پس مَثَل او مثل سنگ خاراوی است که روی آن خاکی {نشسته} است و رگباری به آن رسیده، و آن {سنگ} را سخت و صاف بر جای نهاده است».

○ **مجتبوی:** «داستان او چون داستان سنگ سخت صافی است که بر آن خاکی {غباری} باشد و تندبارانی به آن برسد {و آن خاک را ببرد} و سنگ را همچنان سخت و صاف بدون خاک بگذارد».

□ نقد و بررسی

با مشاهده ترجمه‌های مذکور می‌توان دریافت که بیشتر مترجمان بر معنای «سنگ» بودن این عنصر اقرار دارند، اما دیگر ویژگی‌ها را یا نمی‌دانسته‌اند، یا از گفتن آن‌ها اغماض کرده‌اند که فرض ناآگاهی آن‌ها چندان درست به نظر نمی‌رسد؛ چراکه کسی که به کار ترجمه می‌پردازد، باید به زبان مبدأ و مقصد آگاهی کامل داشته باشد و درباره این مترجمان بزرگوار، قطعاً این گونه است. از این رو، مترجمانی مانند صفارزاده، سراج، ارفع و فولادوند که در ترجمه صفوان تنها به ذکر «سنگ» اکتفا نموده‌اند، معادل ناقصی است که ترجمه آن‌ها را از دقت لازم دور ساخته است. ترجمه مجتبی‌ی کامل تر به نظر می‌رسد و شاید استفاده از سنگ صاف و شفاف، معادل مناسب‌تری برای این کلمه باشد.

۳-۴. واژه «نکسوا»

در *لسان‌العرب*، ذیل واژه «نکسوا» در آیه مبارکه ﴿ثُمَّ نَكِسُوا عَلٰی رُؤْسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هُمْ بِلَايَ سِرٍّ وَلَا يَنْطِقُونَ﴾ (الأنبياء/۶۵) آمده که «النكس» به معنای «قلب و دگرگون کردن چیزی از بالای سر و بالای آن» است (ابن منظور، ۱۳۶۷، ج ۶: ۲۴۱). راغب می‌گوید: «النكس» دگرگون شدن هر چیزی را از طرف سرش (منظور از بالا به پایین) گویند و در اصل، درباره بیماری بوده است؛ یعنی بازگشت بیماری بعد از بهبود بیمار» (ر.ک؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ج ۴: ۳۹۸). در تفسیر *جوامع الجامع* نیز آمده است:

«نَكِسَتِ الشَّيْءُ؛ یعنی آن چیز را وارونه و زیور و کردم و «انكس» یعنی «انقلب» و مراد این است که از مجادله با ابراهیم منصرف شدند و این وقتی بود که قدرت سخن گفتن را از خدایان خود نفی کردند و می‌توان گفت: معنای «نکسوا» این است که آن‌ها از شدت شرمندگی در مقابل استدلال‌های ابراهیم که آنان را مبهوت ساخته بود، پاسخی جز آنچه بر ضررشان بود، نداشتند» (طبرسی، ۱۳۷۷، ج ۴: ۱۶۰).

در *مجاز القرآن* نیز آمده است که معنای مجازی آن، منقلب شدن است و گفته می‌شود: «نكس فلاناً على رأسه، هنگامی که پیروز شود و به برتری برسد» (ابوعبیده، ۱۳۸۱، ج ۲: ۲۰).

بیضاوی نیز ذیل این آیه آورده است که آنان بعد از اینکه در مراجعه به نفس خود مقاومت کردند، روش مجادله خود را عوض کردند، شبیه بازگشتن به باطل با آنکه به آن آگاه بودند، ولی این چیز حقیر و کوچک را بر آنکه درست و والاتر بود، برتری دادند (ر.ک؛ بیضاوی، ۱۴۱۸ق، ج ۴: ۵۵).

شیخ طوسی در تفسیر تبیان می گوید: «حجت دلیل برای آن‌ها دگرگون شد و گفته می شود: "نکس فلان"، زمانی که پاهایش بالا برود و سرش پایین بیاید و گفته می شود: "نکس المریض"، زمانی که از مریضی بهبود یابد، اما دوباره به همان حال برگردد و مریض شود» (طوسی، ۱۴۲۰ق، ج ۲: ۲۳۳). صاحب تفسیر المحرر الوجیز نیز این عبارت را استعاره دانسته است برای کسانی که مجدداً در گمراهی و ضلالت خویش غوطه ور شدند و آن بهترین حالت برای آنان بود (ر.ک؛ اندلسی، ۱۴۲۲ق، ج ۴: ۸۸). ابن قتیبه در کتابش چنین بیان کرده که ﴿ثُمَّ نَكِسُوا عَلٰی رُؤْسِهِمْ﴾، یعنی به ابتدای کار خود، همان گونه که ما آن‌ها را بازمی شناختیم، برگشتند: همانا کسی از آن‌ها حرفی نمی زند (ر.ک؛ ابن قتیبه، ۱۴۱۸ق: ۲۴۴).

آحاد معنایی «نکسوا» عبارتند از:

{دگرگون شدن} + {عوض کردن جای حق با باطل (بالا و پایین)}

ترجمه مفسران ذیل آیه مربوط به شرح ذیل است:

- آیتی: «آنگاه به حیرت سر فرودداشتند و گفتند: تو خود می دانی که اینان سخن نمی گویند».
- ارفع: «آنگاه سر به زیر انداختند و گفتند: تو می دانی که اینها قادر به سخن گفتن نیستند».
- الهی قمش‌ای: «و سپس همه سر به زیر شدند و گفتند: تو می دانی که این بتان را نطق و گویایی نیست».
- سراج: «پس سرافکنده شدند، سوگند یاد می کنم که دانسته‌ای که اینان سخن نگویند».
- صفار زاده: «سپس با شرمندگی سرشان را به زیر انداختند و گفتند: پس تو حتماً می دانستی که این‌ها نمی توانند تکلم کنند!».
- فولادوند: «سپس سرافکنده شدند [و گفتند: قطعاً دانسته‌ای که این‌ها سخن نمی گویند».

- **کاویان پور:** «سپس در حالی که سرشان پایین بود، گفتند: (یا ابراهیم) تو خود می دانی که اینها قادر به حرف زدن نیستند».
- **گرمارودی:** «سپس (دوباره) به اندیشه های باطلی که در سر داشتند، بازگشتند (و به ابراهیم گفتند): تو بی شک می دانی که اینان سخن نمی گویند».
- **مشکینی:** «سپس (در فکر خود) سرنگون شدند (و به عقیده اول بازگشتند و به ابراهیم گفتند)، تو خوب می دانی که اینها هیچ گاه سخن نمی گویند».
- **مکارم شیرازی:** «سپس بر سرهای شان واژگونه شدند (و حکم و جدان را به کلی فراموش کردند و گفتند): تو می دانی که اینها سخن نمی گویند!».

□ نقد و بررسی

اکثر ترجمه هایی که درباره این واژه به مضمون پشیمانی افراد مورد خطاب آیه اشاره دارد، در حالی که با توجه به سیاق آیه و ارتباط این آیه با دیگر آیات قبل و بعد و نیز مراجعه به کتب لغت و تفاسیر، بازگشتن به باطل و بالا نگه داشتن آن، هرچند حق بالاتر است، برای ما مشخص می شود و آن برگشتن آنان به افکار باطل که پیش تر بر آن اعتقاد داشتند. همچنین، تغییر روش برای ادامه دادن به همان راه قبلی (پایداری بر افکار باطل) است، به طوری که آیه بعدی ادامه مجادله آنان با ابراهیم را به خوبی نشان می دهد؛ چراکه آنان اصلاً نمی خواهند با قبول کردن عقیده و نظر ابراهیم، منافع خود را به خطر بیندازند. مترجمانی مانند گرمارودی، مشکینی و مکارم شیرازی در ترجمه شان به این مطلب اشاره کرده اند.

۴-۴. واژه «يُخَادِعُونَ»

در آیه مبارکه ﴿يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ﴾ (البقره/۹)، ﴿يُخَادِعُونَ اللَّهَ﴾، تنبّه و هشدار است بر اینکه خدعه و فریب آنها نسبت به پیامبر (ص) آن قدر بزرگ است که گویی چنان رفتار مکرآمیز آنها، خدعه با خداوند است (ر.ک؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق.:. ۵۸۶). «يُخَادِعُونَ» در این آیه بین الإثین نیست؛ زیرا گاهی مفاعله یک سویه می آید؛ مانند: «عافاة الله و عاقبت اللّص» (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۳: ۷۲). اما باید

دانسته شود که با ذکر مضاف در این گونه عبارت، مقصودی را که از علم و آگاهی بر دو وجهی که قبلاً ذکر شد، از آن حاصل نمی‌شود؛ یعنی: الف) ناروایی و پلیدی کارشان در قصدی از مکر و نیرنگ دارند که می‌خواهند با فریب دادن پیامبر^(ص)، خدای را فریب داده باشند. ب) در عبارت ﴿يُخَادِعُونَ اللَّهَ﴾ تَبَّه و هشدار است بر اینکه خدعه و فریب آن‌ها نسبت به پیامبر^(ص) آن قدر بزرگ است که گویی رفتار مکرآمیز آنان، خدعه با خداوند است (ر.ک؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۵۸۶).

در مجاز القرآن آمده است: «يُخَادِعُونَ» به معنای ظاهر شدن چیزی غیر از آنچه در وجود و نفس ایشان است. «الخدع» نیز یعنی برای کسی غیر از این، توهم اشتباهی در باب آنچه که آن را خفیف می‌پنداری، پیش بیاید» (ابوعبیده، ۱۳۸۱، ج ۱: ۳۱). همچنین، صاحب تفسیر التبیان می‌نویسد: «معنی "يُخَادِعُونَ" ظاهر شدن چیزی خلاف آنچه در قلب‌های آن‌هاست» (طوسی، ۱۴۲۰ق، ج ۱: ۴۹).

آحاد معنایی «يُخَادِعُونَ»:

{توهم به چیزی خلاف واقعیت} + {فریب دادن} + {پنهان کردن}

ترجمه مفسران ذیل آیه مربوط به شرح ذیل است:

- آیتی: «اینان خدا و مؤمنان را می‌فریبند و نمی‌دانند که تنها خود را فریب می‌دهند».
- ارفع: «با خدا و ایمان آورندگان خدعه می‌کنند و حال آنکه جز خودشان را فریب نمی‌دهند و نمی‌فهمند».
- الهی قمشه‌ای: «می‌خواهند خدا و اهل ایمان را فریب دهند و حال آنکه فریب ندهند مگر خود را، و این را نمی‌دانند».
- سراج: «فریب می‌دهد (به گمان خود) خدای را و آنان را که ایمان آورده‌اند، و فریب نمی‌دهند جز خویشان را و نمی‌دانند (که چنین است)».
- صفار زاده: «[با این گفتار ظاهری] می‌خواهند خدا و مؤمنان را فریب دهند و حال آنکه تنها خودشان را فریب می‌دهند و نمی‌فهمند».

- **مشکینی:** «می خواهند خدا و کسانی را که ایمان آورده‌اند، فریب دهند با آنکه جز خودشان را فریب نمی دهند و نمی فهمند».
- **کاویان پور:** «آن‌ها می خواهند (با این گفتارشان) خدا و مؤمنین را فریب بدهند، ولی جز خودشان کسی را فریب نمی دهند، ولی نمی فهمند».
- **فولادوند:** «با خدا و مؤمنان نیرنگ می‌بازند، ولی جز بر خویشان نیرنگ نمی‌زنند و نمی فهمند».

□ نقد و بررسی

در این نمونه، بیشتر مترجمان معنی نیرنگ، فریب و خدعه را مطرح کرده‌اند که کامل نیست؛ چراکه همان گونه که در آحاد معنایی این واژه گفته شده، معنای فریب دادن، پنهان کردن و توهم چیزی خلاف واقعیت نیز می‌توان برایش در نظر گرفت، اما شاید مترجمان خواننده را آگاه به معنای دیگر دانسته‌اند و به همین سبب، با ذکر این معنا سعی در یادآوری معنا و مقصود اصلی آیه داشته‌اند که این کار همیشه نمی‌تواند مفید باشد و سبب کم شدن ارزش ترجمه آن‌ها می‌شود. با این حال، معنی «توهم می‌کنند که خداوند و مؤمنان را فریب می‌دهند»، شاید مناسب‌تر به نظر برسد.

۴-۵. واژه «سفهاء»

در آیه مبارکه ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِن لَّا يَعْلَمُونَ﴾ (البقره/۱۳)، سفیه به همان کم‌خرد و سبک‌سر تعبیر شده است و نیز سفهاء، غیر مؤمنانی هستند که خداپرستان را سفیه خطاب می‌کنند (ر.ک؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۲۷۰). در مجمع‌البیان آمده است: «مگر سفیه جز این نیست که چیزی را ضایع می‌کند، در حالی که تصور می‌کند آن را حفظ کرده و نگاه داشته است» (طبرسی، ۱۳۷۷، ج ۱: ۷۶). در تفسیر جامع‌البیان نیز ذیل آیه مذکور از قول امام باقر^(ع) آمده است: «ابوجعفر می‌فرماید: السفهاء، جمع سفیه است؛ مانند علماء که جمع علیم است و الحكماء که جمع حکیم است. در این صورت، السفیه، یعنی نادانی که توان اظهار رأی و نظر ندارد، منافع و مضرات خود را

نمی‌شناسد و به همین سبب است که خدای - عزّ و جلّ - زنان و بچه‌های کوچک را سفهاء نامیده است» (طبری، ۱۴۱۲ق.، ج ۱: ۹۹). همچنین، در تفسیر التبیان آمده است: «سفه، به نادان و بی‌اطلاع اطلاق شده است و اصل آن در لغت بر خفت و خواری دلالت دارد» (طوسی، ۱۴۲۰ق.، ج ۱: ۵۱). شاید این مفهوم اخیر، یعنی خفت و خواری نتیجه نادانی باشد، همچنان که نادانی خود نتیجه غفلت است.

بنابراین، می‌توان آحاد معنایی سفیه (سفهاء) را چنین ذکر نمود:

سفهاء: + {غافل} + {نادان} + {خوار و خفیف} + {کم‌خرد}

ترجمه مفسران ذیل آیه مربوط به شرح ذیل است:

○ **آیتی:** «و چون به آنان گفته شود که شما نیز همانند دیگر مردمان ایمان بیاورید، می‌گویند: آیا ما نیز همانند بی‌خردان ایمان بیاوریم؟ آگاه باشید که آنان خود بی‌خردانند و نمی‌دانند.»

○ **ارفع:** «وقتی به آن‌ها گفته می‌شود: ایمان آورید، چنان که دیگران ایمان آوردند. گویند: چگونه مانند نادانان ایمان آوریم؟ بدانید که: آن‌ها خود نادانند، ولی نمی‌دانند.»

○ **صفا زاده:** «و چون به آن‌ها گفته شود: شما هم به مانند مردم دیگر [به خدا و روز قیامت] ایمان بیاورید، می‌گویند: آیا ما هم باید مانند مردمان بی‌خرد و نادان [که ایمان آورده‌اند]، ایمان بیاوریم؟! بدانید و آگاه باشید که آن‌ها همان بی‌خردان و کم‌عقل‌های واقعی هستند، ولی خودشان نمی‌دانند.»

○ **الهی قمشه‌ای:** «و چون به ایشان گویند: ایمان آورید، چنان که دیگران ایمان آوردند، گویند: چگونه ایمان آوریم مانند بی‌خردان؟! آگاه باشید که ایشان خود بی‌خردند، ولی نمی‌دانند.»

○ **سراج:** «و چون گفته شود به منافقان که ایمان بیاورید، همان گونه که ایمان آورده‌اند، مردم گویند: آیا ما نیز ایمان آریم، همان گونه که ایمان آورده‌اند؟! کم‌خردان بدانید که تنها ایشان کم‌خردند، ولیکن نمی‌دانند (بی‌خردی خودشان را).»

- **کاویان پور:** «و هنگامی که به آنان می‌گویند که شما نیز مانند سایر مردم ایمان بیاورید، می‌گویند: آیا ما نیز همانند مردم نادان ایمان بیاوریم؟! آگاه باشید آنان خودشان نادانند، ولی نمی‌دانند».
- **مشکینی:** «و چون به آن‌ها گفته شود: ایمان آورید، چنان که مردم ایمان آورده‌اند، (در دل خود) می‌گویند: آیا ما هم مانند سفیهان ایمان آوریم؟! آگاه باشند که آن‌ها خود سفیه‌اند، ولی نمی‌دانند».
- **مکارم شیرازی:** «و هنگامی که به آنان گفته شود: همانند (سایر) مردم ایمان بیاورید، می‌گویند: آیا همچون ابلهان ایمان بیاوریم؟! بدانید اینها همان ابلهانند، ولی نمی‌دانند».

□ نقد و بررسی

در میان ترجمه‌ها، تنها ترجمه‌ای که به نظر کامل‌تر از ترجمه‌های دیگر می‌آید، ترجمه سفارزاده است که دو معنای بی‌خرد و نادان را با هم آورده‌است. دیگر ترجمه‌ها تنها به یک معادل بسنده کرده‌اند، اما با توجه به معانی مختلفی که در فرهنگ لغات و تفاسیر برای واژه «سفیه» مطرح شده‌است و آحاد معنایی آن (غافل، نادان و خوار)، آوردن یک معنا کامل نیست؛ چراکه معانی مثل غافل، خوار و خفیف جزء معانی این کلمه هستند. پس اغلب این ترجمه‌ها نمی‌توانند کامل باشند.

۶-۴. واژه «يَصْطَرِخُونَ»

در آیه مبارکه ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِّنْ عَذَابِهَا كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَفُورٍ * وَهُمْ يَصْطَرِخُونَ فِيهَا...﴾ (الفاطر/۳۶-۳۷)، «صاد و راء و خاء» ریشه واژه «يَصْطَرِخُونَ» است که بر صدای بلند دلالت می‌کند (ر.ک؛ ابن فارس، ۱۴۲۲ق، ج ۳: ۳۴۸). «الصَّرْحَةُ» صدای بلندی است که در زمان وحشت زدگی، بدبختی و فلاکت رخ می‌دهد و گفته شده که به معنای صدای خیلی شدید است. در تفسیر جوامع الجامع آمده‌است: «هُمْ يَصْطَرِخُونَ فِيهَا، یعنی ﴿يَصْطَرِخُونَ فِيهَا﴾؛ یعنی فریادهای بلند می‌زنند، در حالی که این فریاد با طلب کمک، یاری و تلاش زیاد است» (طبرسی، ۱۳۷۷، ج ۳: ۳۷۵). بیضاوی نیز

می‌نویسد: «وَهُمْ يَصْطَرِّخُونَ فِيهَا»، یعنی با فریادهای بلند طلب استغاثه و کمک می‌کنند و به سبب آشکاری و جهریت صدای کمک‌خواهان، معادل فریاد بلند را برای استغاثه به کار برده‌است (بیضاوی، ۱۴۱۸ق، ج ۴: ۲۰۶).

بنابراین، واژه «يَصْطَرِّخُونَ» که از ریشه «صَرَخ» ساخته شده، به باب افتعال رفته، تاء در آن به طاء تبدیل شده‌است، در حالی که اصل آن «يَصْرِخُونَ» بوده‌است؛ به عبارت دیگر، واژه «صَرَخ» که مجرد «اصْطَرَّخ» است، بر فریاد دلالت دارد و انتقال و استعمال این واژه در باب مزید (افتعال) بر شدت و قوت آن می‌افزاید؛ یعنی فریادهای بسیار بلندی سر می‌دهند.

آحاد معنایی «يَصْطَرِّخُونَ» عبارتند از:

{صدای بلند و شدید} + {فریاد کمک و یاری} + {ناله و زاری}

ترجمه مفسران ذیل آیه مربوط به شرح ذیل است:

- آیتی: «... و از درون آتش فریاد زنند...».
- ارفع: «... کافران در آتش فریاد می‌زنند...».
- الهی قمش‌ای: «... و آن کفار در آتش دوزخ فریاد و ناله کنند...».
- سراج: «... و کافران فریاد خواهند کرد در دوزخ...».
- صفارزاده: «... آن‌ها با ناله و فریاد می‌گویند...».
- فولادوند: «... و آنان در آنجا فریاد برمی‌آورند...».
- مشکینی: «... و آنان در آن فریاد سر می‌دهند...».
- مکارم شیرازی: «... آن‌ها در دوزخ فریاد می‌زنند...».

□ نقد و بررسی

چنان که در کتب لغت اشاره شده‌است، ریشه اصلی واژه مورد بحث، «صَرَخ» می‌باشد و می‌دانیم که به باب افتعال رفته، یعنی «يَصْطَرِّخُونَ» که در آن تاء به طاء تبدیل شده‌است و در معنای آن نیز گونه‌ای شدت و تأکید وجود دارد. اما اکثر مترجمان آن را فقط با یک صیغه مجرد آن ترجمه کرده‌اند که این شدت را نمی‌رساند. شاید عبارت «با صدای بلند و شدید، ناله

کمک و یاری سر می‌دهند»، معنای شدت را بهتر می‌رساند و صحیح آن است که مانند الهی قمشه‌ای و صفارزاده از معادل کامل معنای واژه استفاده شود یا حداقل معانی دیگر در داخل پراکنش ذکر شود.

۴-۷. واژه «حطه»

در معجم مقاییس اللغة ذیل آیه مبارکه ﴿وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَاَدْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةً نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ﴾ (البقره / ۵۸) آمده است: «ریشه اصلی واژه "حطه" از دو حرف حاء و طاء تشکیل شده است و آن فرود و پایین آمدن چیزی از بلندی است. درباره تفسیرش گفته شده که خدایا گناه ما را ببخش و فروگذار» (ابن فارس، ۱۴۲۲ق، ج ۲: ۱۳). این کلمه افزون بر آیه مذکور در این آیه نیز آمده است: ﴿وَإِذْ قِيلَ لَهُمْ اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ وَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَقُولُوا حِطَّةً وَاَدْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا نَغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَاتِكُمْ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ﴾ (الأعراف / ۱۶۱). «حطه» در هر دو آیه، مرفوع و خبر، مبتدای محذوف است و برحسب نکره بودنش، باید مراد از آن فرود آمدن خاصی باشد.

ناگفته نماند بنی اسرائیل در صحرای سینا به شیوه بیابان گردی زندگی می‌کردند و در اختیار محلّ و خور و خواب، چنان که پیشه بیابان گردان است، کاملاً آزاد بودند، ولی شهرنشینی شرایط و قوانین خاصی دارد که اگر آنها مراعات نشود، نظم عمومی از بین می‌رود و زندگی اجتماعی متلاشی می‌شود. پس مراد از دستوری که خداوند در دو آیه به بنی اسرائیل می‌دهد، این است که باید در داخل شهر، خاضع و تسلیم قوانین شهرنشینی شوند و بدانند که شهرنشینی یک نوع فرود آمدن و محدود شدن زندگی است که دیگر آزادی صحراگردی را نخواهند داشت. در نتیجه، مراد آن نیست که از باب مخصوصی در حال سجده وارد شوند و بگویند: گناهان ما را بیامرز، بلکه مراد آن است که به شهر وارد شوند، در حالی که تسلیم قانون هستند و بگویند و بدانند که این ورود، فرود آمدن از آزادی مطلق و محدود شدن به شرایط شهرنشینی است (ر.ک؛ قرشی، ۱۳۷۱، ج ۲: ۱۵۲).

راغب اصفهانی می‌گوید: «الْحَطُّ به معنای انزال و پایین آمدن چیزی از بلندی است و ﴿قُولُوا حِطَّةً﴾ کلمه امری است که با آن به بنی اسرائیل دستور داده شده است و مفهوم آن عبارت از این است که "از گناهان ما درگذر". همچنین، گفته شده که به مفهوم "راست و درست بگویند" است» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۲۴۲). در تفسیر جوامع الجامع نیز می‌خوانیم: «حِطَّة (مصدر است مانند "ردّه" و "جدّه" به معنای بار را بر زمین نهادن و فرود آمدن از بلندی، و به معنای فروریختن گناه نیز آمده است) بر وزن «فعله» از ریشه "حط" است و دلالت بر وحدت نوع دارد» (طبرسی، ۱۳۷۷، ج ۱: ۹۰). قتاده و بیشتر علما گفته‌اند: «معنای آن چنین می‌شود که از خطاهای ما درگذر. و از ابن عباس روایت شده که گفته‌است: حِطَّة، فعل امری به معنای بخشیدن و آمرزیدن است» (طوسی، ۱۴۲۰ق: ۱، ج ۱: ۲۶۳). ابن قتیبه می‌گوید: «﴿قُولُوا حِطَّةً﴾ آن کلمه امری است که در معنای آن، آمرزش و استغفار گفته شده است. حطت؛ یعنی خطا و گناه مارا بیامرزد» (ابن قتیبه، ۱۴۱۸ق: ۵۰).

آحاد معنایی «حِطَّة» عبارتند از:

{فرود آمدن از بلندی} + {پایین آوردن چیزی از بلندی} + {چشم‌پوشی کردن و گذشتن} + {بخشیدن}

ترجمه مفسران ذیل آیه مربوط به شرح زیر است:

- آیتی: «و بگویند: بار گناه از ما فرو نه، تا خطاهای شما را بیامرزیم و به پاداش نیکوکاران بیفزاییم».
- ارفع: «و بگویند: خدایا ما را ببخش! تا از خطای شما درگذریم و نیکوکاران را ثواب بیشتری عنایت کنیم».
- الهی قمشه‌ای: «و بگویند: (خدایا) گناهان ما فروریز تا از خطای شما درگذریم و بر ثواب نیکوکاران خواهیم افزود».
- سراج: «و بگویند: گناهان ما را فرو نه تا بیامرزیم برای شما گناهانتان و به زودی بیفزاییم (پاداش) نیکوکاران».

- صفارزاده: «و بگوئید: خدایا! گناهان ما را ببخش تا خطاهای شما را ببخشیم و بر پاداش افراد نیکو کار بیفزاییم».
- فولادوند: «و بگوئید: [خداوندا!] گناهان ما را بریز تا خطاهای شما را ببخشاییم و [پاداش] نیکو کاران را خواهیم افزود».
- مکارم شیرازی: «و بگوئید: خداوندا! گناهان ما را بریز تا خطاهای شما را ببخشیم و به نیکو کاران پاداش بیشتری خواهیم داد».
- مشکینی: «و بگوئید (خدایا خواست ما) ریزش گناهان است تا خطاهای شما را ببخشیم و بر (پاداش) نیکو کاران خواهیم افزود».

□ نقد و بررسی

همچنان که در آحاد معنایی واژه «حطه» ذکر شد، به نظر می‌رسد دو عنصر معنایی «ریزش گناهان» و «بخشش»، عناصر اصلی معنایی این واژه با توجه به سیاق آیه باشند. اما مترجمان محترم تنها به یکی از این دو عنصر بسنده کرده‌اند. بنابراین، اگر از هر دو عنصر «گناهان ما را بریز» و «بیامرز» استفاده می‌کردند، بهتر بود و از این رو، ترجمه سراج بهتر به نظر می‌رسد.

نتیجه‌گیری

بررسی ترجمه‌های ارائه‌شده از سوی مترجمان برای هفت واژه انتخابی از قرآن کریم، نشان‌دهنده نداشتن توجه کافی برخی مترجمان به اصل واژه‌یابی دقیق و نیز لحاظ نکردن مؤلفه‌های معنایی زبان مبدأ است. در بحث ترجمه، عمده کار یک مترجم باریک‌بین، معادل‌یابی واژگان قرآنی است، به طوری که مترجم باید با در نظر داشتن آحاد معنایی واژگان، به ترجمه قرآن پردازد تا بتواند ترجمه‌ای کامل و شفاف ارائه دهد.

با بررسی ترجمه واژگان در نظر گرفته‌شده، می‌توان دریافت که در ترجمه‌های ارائه شده از سوی مترجمان محترم، کمتر به تمام مؤلفه‌های نهفته در بطن کلمه توجه شده‌است که این عمل موجب می‌شود ترجمه ارائه‌شده به نوعی ناقص باشد. همچنین، عموم مترجمان از لایه‌ها و

طبقات معنایی که در الفاظ کلام وحی نهفته است، غفلت کرده‌اند. اما از بین ترجمه‌های بررسی شده، بیشتر آن‌ها یک شیوه را انتخاب کرده‌اند و آن هم شیوه تک‌معادل‌گزینی است، ولی مترجمانی مانند الهی قمشه‌ای و صفارزاده نسبت به ترجمه و معانی واژه‌ها توجه بیشتری از خود نشان داده‌اند.

منابع و مآخذ

- قرآن کریم. (۱۳۷۳). ترجمه ناصر مکارم شیرازی. قم: دار القرآن کریم.
- _____ . (۱۳۸۰). ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای. قم: انتشارات فاطمة الزهرا.
- _____ . (۱۴۱۵ق.). ترجمه محمد مهدی فولادوند. تهران: دارالقرآن کریم.
- _____ . ۱۳۸۰. ترجمه طاهره صفارزاده. تهران: مؤسسه فرهنگی جهان رایانه کوثر.
- _____ . (۱۳۸۱). ترجمه علی مشکینی. قم: الهادی.
- _____ . (۱۳۸۲). ترجمه رضا سراج. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- _____ . (۱۳۸۱). ترجمه سید کاظم ارفع. تهران: مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی فیض کاشانی.
- _____ . (۱۳۷۸). ترجمه احمد کاویان پور. تهران: سازمان چاپ و انتشارات اقبال.
- _____ . (۱۳۷۴). ترجمه عبدالمحمد آیتی. تهران: انتشارات سروش.
- _____ . (۱۳۷۱). ترجمه سید جلال‌الدین مجتبوی. تهران: انتشارات حکمت.
- ابن عطیه اندلسی، ابو محمد. (۱۴۲۲ق.). *المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب الغزیز*. ج ۱. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم. (۱۴۲۲ق.). *تخریب القرآن*. ج ۳. بیروت: دارالمکتبه الهلال.
- ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۳۶۷). *لسان العرب*. ج ۳. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ابو عبیده، معمر بن المثنی. (۱۳۸۱). *مجاز القرآن*. ترجمه محمد فؤاد سزگین. ج ۲. قاهره: مکتبه الخانجی.
- امانی، رضا و دیگران. (۱۳۹۰). «کاربردشناسی اصل تعادل ترجمه‌ای واژگان در فرایند ترجمه». *ادب عربی*. د ۳. ش ۴. صص ۱۳۷-۱۶۴.

بیضاوی، عبدالله بن عمر. (۱۴۱۸ق.). *أنوار التنزیل و أسرار التأویل*. تحقیق محمد عبدالرحمن المرعشی. چ ۳. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
 جواهری، سید محمدحسن. (۱۳۸۹). *درسنامه ترجمه*. چ ۲. تهران: شرکت سهامی انتشار.
 راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۴۱۲ق.). *المفردات لألفاظ قرآن*. چ ۱. بیروت: دارالقلم.
 رضایی اصفهانی، محمدعلی. (۱۳۸۹). *سیمای ترجمان فارسی قرآن*. تهران: انتشارات پژوهش های تفسیر و علوم قرآن.
 _____ . (۱۳۸۶). *منطق ترجمه قرآن*. تهران: انتشارات مرکز جهانی

علوم اسلامی.

صاحب بن عباد، اسماعیل. (۱۴۱۴ق.). *المحیط فی اللغة*. چ ۲. بیروت: عالم الكتاب.
 طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۷۷ق.). *جوامع الجامع*. ترجمه گروهی از مترجمان. چ ۳. مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی.
 _____ . (۱۳۷۲). *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*. چ ۳. تهران: انتشارات ناصر خسرو.

طبری، ابوجعفر محمد. (۱۴۱۲ق.). *جامع البیان فی تفسیر القرآن*. بیروت: دار المعرفة.
 طریحی، فخرالدین. (۱۳۷۵). *مجمع البحرین*. ترجمه سیداحمد حسینی. چ ۳. تهران: کتابفروشی مرتضوی.
 طوسی، محمدبن حسن. (۱۴۲۰ق.). *التبیان فی تفسیر القرآن*. تحقیق احمد قیصر عاملی. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
 الفراهیدی، خلیل بن احمد. (۱۹۸۰م.). *کتاب العین*، قم: دارالهجرة.
 فیومی، احمدبن محمد. (۱۴۱۴ق.). *المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير*. چ ۲. قم: مؤسسه دارالهجرة.

قرشی، سید علی اکبر. (۱۳۷۱). *قاموس القرآن*. چ ۶. تهران: دارالکتب الإسلامية.
 لطفی پور ساعدی، کاظم. (۱۳۸۷). *درآمدی بر اصول و روش ترجمه*. چ ۸. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

مصطفوی، حسن. (۱۳۶۰). *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*. ج ۳. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

نجمار، علی. (۱۳۸۱). *اصول و مبانی ترجمه قرآن کریم*. ج ۳. رشت: انتشارات کتاب مبین.
نیومارک، پیتر. (۱۳۷۲). *دوره آموزش و فنون ترجمه، ویژه مقاطع کارشناسی و ارشد*. ترجمه منصور فهیم. تهران: انتشارات رهنما.

